

جایگاه عقل و ایمان

در ماجرای ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام

مرضیه علیرضایی

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۰۶

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۴/۱۲

چکیده

جنبه اخلاقی و عقلانی آزمون ابراهیم علیه السلام در ماجرای ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام را از ابعاد مختلفی می‌توان بررسی کرد. در این میان دیدگاه‌های عقل‌گرایی افراطی و ایمان‌گرایی، نمی‌توانند برداشت درستی از این ماجرا داشته باشند و هرکدام، طبق مبانی خود، به نحوی این عمل ابراهیم علیه السلام را مخالف عقل و اخلاق اعلام می‌دارند، از یک سو طرفداران عقل‌گرایی این ماجرا را ناهماهنگ با داده‌های عقلانی دیده و در برابر آن به شدت موضع‌گیری می‌کنند و از سوی دیگر ایمان‌گرایان نیز عقل و ایمان را در تعارض و تضاد با هم می‌بینند و ایمان را ترجیح می‌دهند. رویکرد انتقادی نیز با گذار از ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی افراطی زمینه فکری مناسبی را برای ورود به ایده عقل‌گرایی معتدل مهیا می‌سازد و در نهایت، تنها رویکرد عقل‌گرایی معتدل است که می‌تواند عدم تعارض عقل و ایمان را در این ماجرا اثبات کرده و غیراخلاقی نبودن عمل ابراهیم علیه السلام را ثابت کند. بنابراین، دیدگاه، بندگی و تسلیم محض بودن ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام عین عقل و اخلاق است، چراکه هر دو بر مبنای اهل خرد، به حد و حدود داشتن عقل و ناتوانی آن در شناخت کامل حقایق هستی واقفند و می‌دانند که حقیقت این فرمان الهی از محدوده ادراک عقلی آنان فراتر است. از این رو از سر تدبیر و آگاهی، تسلیم امر الهی شده جهت اجابت امر محبوب که از جان گرانقدرتر و از هر امر مقدسی مقدس‌تر است از خود و داشته‌های خود می‌گذرند تا این سرسپردگی را به اوج رسانده و صدق خود را در وادی بندگی عیان گردانند.

واژگان کلیدی: تعارض عقل و ایمان؛ ذبح اسماعیل؛ عقل‌گرایی؛ ایمان‌گرایی؛ کی‌یرک‌گارد

مقدمه

انسان معمولاً در حال امتحان شدن است و در تمام این لحظات بین خواست خود و محبوب درمی‌ماند. گاه توفیق با او یار می‌شود و جانب حق را می‌گیرد و گاه خیر، البته در این میان برای برخی افراد امتحان‌های بسیار سختی مقدر شده است که از جمله آن‌ها قرار گرفتن ابراهیم علیه السلام در چنین موقعیتی (قربانی کردن فرزند) است. امتحانی که در مقایسه با

امتحان‌های دیگرش بسیار دردناک می‌نماید، از آن رو که عواطف پدری را در یک سمت و امتثال امر خداوند به ذبح فرزند را در سمت دیگر قرار می‌داد. به طور حتم در این داستان نکاتی نهفته است که به آن موقعیتی خاص بخشیده و سبب برجستگی شخصیت ابراهیم علیه السلام به عنوان الگوی توحیدی بشر شده است.

در این نوشتار نگارنده برآن است تا به تبیین و بررسی یکی از مسائل و چالش‌های موجود در خصوص این داستان پرداخته و اصل ماجرا (امر به کشتن فرزند) را از جنبه اخلاقی و عقلانی آن دنبال کند. این که آیا کشتن انسان می‌تواند مأمور به قرار گیرد یا خیر؟ و این که ذبح یک انسان می‌تواند در نظام دینی جایگاه عقلی و اخلاقی داشته باشد یا خیر؟

خداوند ابراهیم نبی را با ذبح فرزند آزمود، آزمونی عظیم و موقعیتی سخت که عواطف پدری را در یک سمت و اطاعت امر خدا را در سویی دیگر قرار می‌داد. فرزندی که پس از سال‌ها انتظار به او مرحمت شده بود و اکنون قوی و نیرومند، در مقابل دیدگان پدر ایستاده بود، اما نه تنها ابراهیم علیه السلام که اسماعیل علیه السلام هم هیچ‌گاه به خود تردید راه نداد و بر عقل و قلب هر دو، چیزی به جز تسلیم و رضا خطور نکرد. خداوند هم به پاس این همه تسلیم و رضا و برای قدردانی از این همه گذشت و فداکاری ابراهیم علیه السلام نعمت‌های بی‌پایان خود را بر او ارزانی داشت و با بازگرداندن اسماعیل علیه السلام به وی، سنت قرار دادن عمل ذبح او در ایام حج، باقی گذاشتن ذکر جمیل و ثناء جلیلش در میان امت‌ها و نیز بشارت به آمدن اسحاق علیه السلام و برکت دادن به آن‌ها، او را مشمول لطف و عنایت و تکریم خود قرار داد. (صافات: ۹۹-۱۱۱)

در خصوص این آزمون پرسش‌های مهمی مطرح می‌شود مبنی بر این که، آیا جریان ذبح خردستیز نبوده است؟ به بیان دیگر، آیا در این ماجرا تعارضی بین عقل و ایمان به وجود نمی‌آید؟ آیا درست است که خداوند به کسی دستور دهد فرزندش را ذبح کند و آیا چنین دستوری برای خداوند قبیح نیست؟ و یا این که آیا اساساً ذبح یک انسان می‌تواند در نظام دینی جایگاه عقلی و اخلاقی داشته باشد یا خیر؟

برای یافتن پاسخ این سؤال‌ها به سراغ دیدگاه‌های مختلف در خصوص نسبت عقل و ایمان می‌رویم تا ببینیم چه بیاناتی راجع به این موضوع دارند، اما پیش از آن نگاهی گذرا خواهیم داشت به معنای ایمان و عقل:

ایمان، نوعی تصدیق قلبی همراه با تعلق درونی به موضوع است. برای تحقق ایمان،

درجه‌ای از رسوخ و استقرار عقیده در قلب لازم است و صرف شناخت ذهنی کافی نیست. منظور از عقل نیز در بحث جاری، نیرویی است که منبع انواع فهم و ابزار استدلال و نقد است. عقل به این معنا در مقابل قوه خیال، وهم و حس قرار دارد و توانایی ادراک کلیات و استنباط مسائل نظری از مقدمات بدیهی و معلوم را دارد. این عقل از نظر مدرکات خود به دو نوع عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری قوه‌ای ادراکی است که هست‌ها و حقایق غیرمربوط به افعال آدمی را درک می‌کند و عقل عملی قوه‌ای است که باید‌ها و حقایق مرتبط به افعال آدمی را درک می‌کند.

عقل‌گرایی افراطی (strong rationalism)

بنابراین دیدگاه، نظام اعتقادات دینی وقتی واقعاً و عقلاً قابل پذیرش است که بتوان صدق آن را برای همگان اثبات کرد. طرفداران این دیدگاه به همه‌چیز از دریچه عقل می‌نگرند و عقل را در دریافت و ادراک واقع بسیار توانمند و خلاق می‌بینند. از نظر آنان، قضاوت نهایی در باب صدق و مقبولیت هر اعتقادی بر عهده عقل است که آن هم بر اساس شواهد و قراین، رأی صادر می‌کند. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۷۲)

۱. عقل‌گرایی افراطی دین‌باور

این گروه از عقل‌گرایان افراطی، کسانی هستند که به جای انکار اصل دین، به پالایش آن پرداخته و خردپذیری را تنها معیار پذیرش هر گزاره می‌دانند. (شریفی، یوسفیان، ۱۳۸۲: ۸۹) عقل‌گرا بودن این گروه از آن جهت است که به عقیده این گروه برای این که مجموعه‌ای اعتقادی و دینی، مورد پذیرش خردمندان واقع شود، راهی جز اثبات عقلانی تمامی گزاره‌های آن نیست. به بیان دیگر هر گزاره دینی ناگزیر باید از دریچه پذیرش عقل عبور کند تا بتوان به آن باور داشت و بر اساس آن زندگی خود را سامان داد. افراطی شمرده شدن این گروه نیز از آن روست که هیچ گزاره فوق عقل و خردگرایی را بر نمی‌تابند. در میان مسلمانان نیز کسانی چون معتزله را به عنوان عقل‌گرایان حداکثری معرفی می‌کنند، گرچه در این مورد، میان اندیشمندان و تاریخ‌نگاران فلسفه و کلام اختلافاتی وجود دارد، ولی نمی‌توان انکار کرد که در میان اصول، مبانی و تفکرات این فرقه، مؤلفه‌هایی وجود دارد که حاکی از گرایش افراطی آن‌ها به عقلانیت است. (جعفری، ۱۳۸۶: ۷۴)

۲. عقل‌گرایی افراطی دین‌ستیز

این گروه از خردگرایان افراطی نیز کسانی هستند که دین و نبوت را امری بیهوده پنداشته و به گمان خود جز پیام عقل، سخن دیگری نمی‌شنوند. اینان وحی و دین را فرآورده وهم و پندار عده‌ای سودجو و فرصت‌طلب می‌دانند و طبیعی است برای چنین افرادی، مسأله‌ای به نام تعیین قلمرو عقل و دین مطرح نیست، چراکه ریشه و اساس دین را جز خیال‌اندیشی ندانسته و آموزه‌های وحیانی را اسطوره و سخنان پریشان و بیهوده پیشینیان می‌انگارند. (انفال: ۳۱)

بنابراین، این گروه از عقل‌گرایان، اندیشه آدمی را معیار و میزان دین پنداشته و وجود امور برتر از سطح درک و عقل انسان را باور ندارند و عقل را به عنوان تنها منبع حقیقت‌یاب و واقعیت‌سنج تلقی می‌کنند. از این رو وقتی به مسائلی برمی‌خورند که از دسترس عقل خارج و با داده‌های عقلانی ناهماهنگ است، آن را انکار می‌کنند.

ایمان‌گرایی (fideism)

در برابر خردگرایان افراطی، کسانی قرار می‌گیرند که تدین بدون تعقل را سفارش کرده و معتقدند بین دینداری و خردورزی هیچ رابطه مثبتی نیست. آنان شرط پذیرش دین را کنار نهادن عقل دانسته و می‌گویند: «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری» (ژیلسون، ۱۳۷۱: ۱۰)، بلکه اگر می‌خواهی ایمان و دینداری خالصانه و صادقانه را نشان دهی، آنچه را که پوچ و عقل‌ستیز است باور کن.

مشابه همین ماجرای که در میان متفکران مسیحی در تقابل ایمان با عقل روی داده است، در اسلام هم دیده شده است. اهل حدیث از اهل سنت و اخباریون از شیعه، با دخالت عقل و استدلال عقلانی در دین مخالفت کرده و حتی مردم را از کسب دانش کلام و منطق و فلسفه برحذر می‌داشتند. آنان راه ستیز با فلسفه و عقل‌گرایی پیشه کرده بودند و آن را بدعت می‌خواندند، گرچه میزان مخالفت آنان با عقل‌گرایی متفاوت است. (ساجدی و مشکى، ۱۳۸۶: ۱۳۴)

ایمان‌گرایی کیرکگارد

از آن رو که ماجرای این داستان (آن‌گونه که در تورات آمده) مورد استفاده کیرکگارد قرار گرفته تا به مدد آن، دیدگاه خاص خود را اظهار کند، در این مجال، نگاهی خواهیم داشت به

تیبین داستان از نگاه او: کیرکگارد کسانی را که به کمک قراین و براهین دین را می‌کاوند، تمسخر می‌کند و می‌گوید: شخصی که حقیقتاً نگران وضع خویش است، هرگز هستی خود را در معرض خطر قرار نمی‌دهد تا با مطالعه بیشتر و با یافتن قراین افزون‌تر تصمیم بگیرد که آیا خدا را قبول کند یا خیر، بلکه او می‌داند هر لحظه‌ای را که بدون خدا سرکند ضایع شده است، پس تناقض ایمان و عقل، به این معنا است که اعتقاد با استدلال نسبت عکس دارد، هرچه دلایل کمتر باشد، ایمان بهتر است. شخص باید خود را متعهد ساخته به درون ایمان جست بزند، باید ایمان بیاورد، بدون آن که هیچ‌گونه دلیل و قرینه‌ای حاکی از صدق اعتقادش در دست داشته باشد تا بدین وسیله شخص صاحب ایمان شود (پترسون و دیگران، پیشین: ۸۰) و دقیقاً به همین دلیل است که ابراهیم علیه السلام با گردن نهادن به ذبح فرزند (یک امر خردستیز) شهسوار ایمان می‌شود.

بر مبنای آنچه در تورات آمده، خداوند می‌خواسته میزان ایمان ابراهیم علیه السلام را بیازماید، از این رو، به او دستور می‌دهد تا پسر خود اسحاق علیه السلام را قربانی کند، ابراهیم علیه السلام هم بدون این که ماجرا را به پسر بگوید او را به کوه موریا برده، آهنگ ذبح فرزند می‌نماید و در این حین ندا می‌آید که ای ابراهیم دست بر پسر دراز مکن، دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چراکه یگانه فرزندت را از من دریغ نداشتی. (سفر تکوین، فصل ۲۲: ۱۹-۱)

بنابراین، در این داستان، فقط ابراهیم علیه السلام مورد آزمایش قرار گرفته و او به خود حق داده است که به خاطر فرمان خداوند، فرزند خود را قربانی کند؛ هرچند فرزند در جریان نباشد و یا چه بسا به این کار راغب نباشد. کیرکگارد در برداشت خود از این ماجرا که ظاهراً از عنصر تخیل نیز خالی نیست، بر همین نکته تأکید می‌کند. (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۴: ۷۴)

ابراهیم علیه السلام کیرکگارد اندیشناک بود، او بین دو گناه گرفتار شده بود، از یک سو باید خدا را اطاعت می‌کرد و از فرمان الهی سرپیچی نمی‌کرد و از سویی دیگر، باید وظیفه پدری خویش را نسبت به فرزند دل‌بند فراموش و او را قربانی می‌کرد. به همین خاطر از خدا طلب آموزش می‌کرد و در طول مسافرت سه روزه به سوی کوه موریا، هیچ‌گاه آرامش نداشت. ابراهیم علیه السلام چون کارد را می‌کشید لرزش سر تا پای وجودش را فراگرفته بود و آنگاه که به خانه باز می‌گشتند اسحاق علیه السلام ایمانش را از دست داده بود. (همان: ۳۹)

بنابر ایمان‌گرایی افراطی کیرکگارد، عقل و ایمان در داستان ابراهیم علیه السلام و فرزندش

اسماعیل (به تعبیر او اسحاق) تعارض و تضاد دارند و در این حال باید ایمان را ترجیح داد و عقل را کنار نهاد. وظیفه و تکلیف، او را در مقابل اخلاق قرار می‌دهد و این ابراهیم علیه السلام است که با تکیه بر نامعقول، از فرزند دل‌بند خود دست می‌کشد و با طیب خاطر اقدام به ذبح فرزند می‌نماید، پس ابراهیم علیه السلام خلاف عقل و اخلاق عمل می‌کند (کشتن یک انسان بی‌گناه) و با گذر از عواطف و احساسات پدرانه، دشوارترین ایثار را انجام می‌دهد. از همین روست که او اندیشناک است و آرامش ندارد و در نهایت چشمانش به تیرگی می‌گراید.

عقل‌گرایی انتقادی

رویکرد دیگری در عقل‌گرایی به نوع انتقادی موسوم است. این رویکرد با عقلانیت حداکثری و ایمان‌گرایی افراطی ناسازگار است. یعنی تحلیل، اثبات و پذیرش عقلانی تمام آموزه‌های دینی، به صورت قاطعانه، برای همه عاقلان در هر مکان و زمانی را ضروری نمی‌شمارد و هرگونه پیوند میان باورهای دینی و خردورزی را منتفی نمی‌داند، بلکه به امکان ارزیابی عقلانی نظام‌های دینی، باور و اعتقاد دارد. به اقتضای این رویکرد، لازم است برای فهم پشتوانه‌های عقلی نظام‌های دینی با تمام توان بکوشیم براهین و رویکردهای رقیب را نیز مطالعه و مقایسه کرده، نقد و اشکال‌های آن را به نیکی بررسی کنیم و هرگز قاطعانه حکم نکنیم که بحث درباره حقیقت و اعتبار اعتقادات دینی به نتیجه نهایی رسیده است. پس با توجه به این رویکرد باید در اصل توانمندی عقل در شناخت و فهم فلسفه ذبح اسماعیل علیه السلام تأمل نمود و نمی‌توان به طور یقینی به داوری درباره قطعیت توانمندی عقل در کشف مراد ذبح اعلام نظر کرد. رویکرد انتقادی در نهایت با گذار از ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی افراطی زمینه فکری مناسبی را برای ورود به ایده عقل‌گرایی معتدل مهیا می‌سازد.

عقل‌گرایی معتدل

بر اساس این رویکرد که اکثر اندیشمندان شیعه را در خود جای می‌دهد، نباید به انگیزه حرمت نهادن به عقل از حریم دین کاست و یا به منظور حفظ قداست دین، ارزش و اهمیت عقل را نادیده گرفت. عقل و وحی هر دو طریقی به سوی حقیقت‌اند و به تعبیر دینی هر دو حجت الهی‌اند، یکی حجت درونی و دیگری بیرونی. عقل و دین با هم

هماهنگی کامل داشته و با بهره‌گیری از دستاوردهای یکدیگر دائماً در تعامل‌اند. این دیدگاه در پی آن است که عقل و دین را در جایگاه حقیقی شان قرار دهد تا نه عقل پا را از گلیم خود بیرون گذارده، به حریم دین تجاوز کند و نه دین به وادی جمود و تعصب کشانده شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

تفسیر داستان بر اساس عقل‌گرایی معتدل و بیان دیدگاه منتخب

با توجه به آنچه گذشت، در باب پیوند عقل و ایمان در خصوص این آزمون، هیچ‌کدام از رویکردهای عقل‌گرایی افراطی و ایمان‌گرایی نمی‌توانند برداشت درستی از این ماجرا داشته باشند و هرکدام طبق مبانی خود به نحوی این عمل ابراهیم علیه السلام را مخالف عقل و اخلاق می‌دانند. در این میان، به نظر می‌رسد که بتوان پس از گذر از عقل‌گرایی انتقادی و با استفاده از عقل‌گرایی معتدل، موضع درستی را در مورد این داستان اتخاذ کرده و به قضاوت درستی برسیم.

برخی در پاسخ به این پرسش این‌گونه آورده‌اند که، ماجرای ذبح فرزند، از آن‌جا که یک ماجرای تاریخی مورد تأیید متن مقدس است، پس نباید خردستیز باشد و همین عدم تنافی آن با عقل، برای قبول آن کافی است.

از طرفی یک گزاره یا ماجرا ممکن است با توجه به گزاره‌های دیگر یک دین توجیه و تبیین شود. به بیان دیگر، یک گزاره ممکن است در درون یک نظام دینی و در ارتباط با مؤلفه‌های دیگر آن نظام، بیانی غیرخردستیز یا خردپذیر بیابد در حالی که همین ماجرا در نظام دینی دیگری این‌گونه نباشد. آموزه‌ها و اصول پذیرفته‌شده یک نظام به تبیین یک ماجرا یا گزاره کمک می‌کنند، البته به شرط این که خردپذیری یا عدم خردستیزی آن آموزه‌ها و اصول ثابت شده باشد. (پیشین: ۷۹)

حال جهت دفاع عقلانی از این ماجرا، این‌گونه می‌توان گفت که در ادیان ابراهیمی به طور حتم مرگ و زندگی از آن خداست، خداوند حق دارد هرگاه بخواهد و به هر طریق که اراده فرماید جان کسی را بگیرد، از طرفی در قرآن مجید و سنت اسلامی آمده است که خداوند، مأمورانی را برای گرفتن جان انسان‌ها می‌فرستد، که گاه انسان‌های وارسته و به خدا پیوسته‌ای هستند. این انسان‌ها با سایر مردم متفاوتند، چراکه اینان به واسطه اطاعت از پروردگار و جلب رضایت او به جایی رسیده‌اند که سخنشان، سخن خدا و دستشان دست خداست. از این رو تمام

عالم تحت اختیار آن‌ها قرار گرفته است، به اذن الهی در عالم تصرف می‌کنند و تأثیرات شگرفی در نظام هستی ایجاد می‌نمایند. (همان: ۸۰)

بنابراین، خداوندی که پس از امتحان‌های بسیار، بنده‌اش ابراهیم علیه السلام را در جایگاهی می‌یابد که آمادگی امتحان‌هایی سخت‌تر و عظیم‌تر را پیدا کرده است، او را به بلاء مبین (ذبح فرزند) می‌آزماید و از آن‌جا که همه‌چیز در ید قدرت و اراده و خواست او قرار دارد، و اوست که معین می‌کند چه کس در کجا و به چه طریق جان دهد، برای این که سختی و دشواری این امتحان را به اوج برساند، ابراهیم علیه السلام را واسطه گرفتن جان فرزند قرار می‌دهد و به او فرمان می‌دهد که فرزند محبوبش را برای تقرب به او قربانی کند. از طرفی ابراهیم علیه السلام نبی است و در مقام خلّت و دوستی حضرت حق قرار دارد، اومی‌داند که این رؤیا رحمانی است نه شیطانی، او دریافته است که امتحانی صعب در پیش است و از آن‌جا که تسلیم محض خواسته‌های الهی است به اجرای این امر گردن می‌نهد. بنابراین، در روایت قرآنی از ماجرای ذبح فرزند، هیچ‌گونه تعارضی بین عقل و ایمان به وجود نمی‌آید تا ابراهیم علیه السلام مجبور به انجام یک عمل غیراخلاقی شود. (همان: ۸۰)

نقد این دیدگاه

ولی خدا بودن ابراهیم علیه السلام و این که خداوند او را مأمور گرفتن جان فرزند کرده باشد، پاسخی کامل به این پرسش که آیا رفتار ابراهیم علیه السلام خلاف عقل و اخلاق هست یا نیست، نمی‌شود. به هر ترتیب رفتار او نیز باید تابع قوانین اخلاقی باشد تا این که خردمندان عالم آن عمل را تأیید کرده و بپذیرند و نمی‌توان گفت که چون او واسطه حق است، پس می‌تواند هر کاری انجام دهد و لزومی ندارد رفتارش تابع قوانین اخلاقی باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام حجت و فرستاده خداست، اما این بدان معنا نیست که او هرکاری را بدون در نظر گرفتن مطابقت آن با موازین ارزشی انجام می‌دهد. در تمام عالم، این قاعده عقلانی و اخلاقی حاکم است که جان و نفس انسان، عزیز و محترم است و این که نباید جان انسان بی‌گناهی را گرفت. ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام هم جان خویش را دوست دارند، ابراهیم علیه السلام جان فرزند دل‌بند را نیز بسیار عزیز می‌دارد و در این شکی نیست، اما آنان عاشق خدا نیز هستند و در واقع خدا را ارزشمندترین موجود هستی می‌دانند و امر او را ارزشمندتر از جان خود می‌پندارند،

پس زمانی که خداوند به او امر می‌کند که فرزندت را قربانی کن و از طرفی هم در بدو امر هنوز مشخص نشده است که حقیقتاً اراده خدا بر قربانی شدن اسماعیل علیه السلام تعلق نگرفته است و حال که ابراهیم علیه السلام به عنوان یک انسان در معرض امری به ظاهر خلاف اخلاق قرار گرفته است، چه باید کرد؟ آیا باید عقل و اخلاق را در پای این حکم ذبح کرد یا تعارض را قرینه گرفت بر این که اصلاً خداوند یک چنین حکمی نکرده است؟. اما ابراهیم علیه السلام با وجود قواعد ارزشی این‌طور برداشت نکرد که این حکم، حکم خدا نیست، زیرا او با حقیقت ناب مواجه شده و دستور را مستقیماً از ساحت ربوبی دریافت کرده است، پس یقین حاصل می‌کند که این حکم، حکم خداست. پس حال که فهمیدیم این حکم برای ابراهیم علیه السلام از ناحیه خداست، باید به این سؤال پرداخت که آیا عمل کردن ابراهیم علیه السلام به این امر، خلاف اخلاق نیست؟ و چنانچه که کیرکیگارد می‌گوید، او اخلاق را زیر پا گذاشته است؟

بیان دیدگاه منتخب

باید توجه داشت که انسان دارای یک حقیقت واحد است و این حقیقت دارای مراتبی است، عقل و ایمان هر دو مرتبه‌ای از همین نفس واحد هستند. ایمان آوردن، باور کردن و تصدیق نمودن و نیز تعقل و تفکر و اثبات و نفی همگی از آن همین حقیقت‌اند. عقل انسان اگر چه در کار شناخت معارف و حقایق هستی تا حد زیادی توانایی دارد، اما در مرحله‌ای نیز ناتوان است، یعنی توانایی به دست آوردن شناخت معارف در تمام امور را ندارد و چیزهایی هست که عقل از درک آن‌ها عاجز است و این محدود بودن قدرت عقل در شناخت و حصول معرفت به تمام هستی، چیزی است که خود عقل به ما می‌گوید و به آن حکم می‌کند. از این رو نسبت به ساحت قدس ربوبی عبد محض است و می‌فهمد که بی مدد نقل راه به جایی نخواهد برد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۵۶؛ وحیدی، ۱۳۸۷: ۲۰۸)

امام علی علیه السلام نیز محدودیت تعقل را در فرازهای متعددی بیان می‌دارند از جمله این بیان

شریف که می‌فرماید:

«نهایت درجه عقل، اعتراف به نادانی است.» (آمدی، بی تا: ۲/ ۵۰۵)

عقل چراغ فهم و استنباط است، چراغ شعاعش محدود و معین است و نمی‌تواند همه چیز را نشان دهد، بلکه اصولاً چیزهایی را نشان می‌دهد که در شعاع نورش قرار بگیرند، پس هر چه را که ما بخواهیم ببینیم و بشناسیم نمی‌تواند توسط عقل بر ایمان روشن شود. هر حقیقتی از حقایق

هستی که در پرتو چراغ عقل قرار ندارد، خارج از محدوده توانایی عقل است و باید به وسیله چراغ دیگری (وحی و نبوت) هویدا شود تا به کمک آن به حقایق عالم هستی پی ببریم. (حکیمی، ۱۳۷۵: ۳۵۱)

به دلیل توانایی محدود عقل، نمی‌توان تمام دین را در چارچوب عقل ریخت و اگر در موردی با عقل مخالفت داشت، دست از ایمان و دینداری برداشت. از طرفی مسلماً با نورانی شدن قلب به نور ایمان و تابش انوار معرفت بردل‌انسان، زمینه برای ادراک عقلانی مهیاتر می‌شود. تقوا و پرهیزگاری، راه را برای ادراک صحیح فراهم می‌آورد و بدون ایمان حقیقی، به ناچار اندیشه و تفکر به خطا می‌رود. از این رو، مؤمنی که سروکارش با تعقل ایمانی و وحیانی باشد، درست می‌فهمد و هرگز تعلقش غیردینی نخواهد بود. (وحیدی، پیشین: ۲۳۹)

تقوا و پرهیزگاری، اثر عمیقی در آگاهی و روشن‌بینی و فزونی علم و دانش دارد و هنگامی که قلب آدمی پاک شد، همچون آئینه‌ای حقایق را منعکس می‌سازد، پس از طرفی درسختان حق تدبیر می‌کند و بردانش خود می‌افزاید و از طرفی با خودسازی و طهارت نفس ظرف وجودی خود را مهیای پذیرش معارف الهی می‌گرداند.

از این رو، اگر عقل طبق موازین برهانی حرکت کند و پا را از گلیم خود فراتر نهد هرگز به نتیجه‌ای مخالف دین منتهی نمی‌شود. زمانی که عقل پس از اعتراف به حدود قلمرو خود و بعد از رسیدن به نهایت حد خود، آگاهانه سر تسلیم فرود می‌آورد و از وحی و صاحبان وحی تبعیت می‌کند، هیچ‌گاه تعارضی با ایمان نخواهد داشت، بلکه هماهنگ و همراه با آن در جهت شناخت معارف پیش می‌رود. پس ابراهیم نبی علیه السلام که بعد از گذران مراحل عقلانی بسیار و ضمن داشتن طهارت نفس و تهذیب درون، به ایمانی از سر یقین رسیده است، وقتی دستور ذبح فرزند را مستقیماً از ساحت ربوبی دریافت می‌دارد، یقین می‌کند که حکم، حکم خداست. بنابراین، از آنجا که خداوند را حکیم می‌داند و خیر محض و حتم دارد دستورات الهی بی‌حکمت نیست هر چند دلیل و ملاک آن توسط عقل محدود بشری فهمیده نشود، این جاست که با خود می‌گوید، مسلماً خداوند امر غیراخلاقی و غیرعقلانی نمی‌کند، مسلماً خداوند ظالم نیست و درست است که کشتن یک انسان بی‌گناه ظلم است اما از آنجا که خداوند حکیم است، عادل است و خیر محض؛ پس دستوری ظالمانه نمی‌دهد و به طور حتم در این فرمان حکمتی نهفته که عقل از فهم آن ناتوان است. از این رو بدون آن که کوچک‌ترین ناهماهنگی یا تعارضی بین عقل و ایمانش ببیند، آگاهانه تسلیم امر ربوبی شده، خود را آماده انجام این تکلیف می‌کند. علاوه بر این که باید گفت:

این امر، در واقع کشتن یک انسان بی‌گناه نیست، بلکه قربانی کردن است همان‌گونه که فردی خود را قربانی وطن، آبرو و عزت و اعتقادش می‌کند و همه صاحبان خرد نیز او را تحسین می‌کنند. ابراهیم علیه السلام اخلاق را زیر پا نگذاشت، او گرانقدرترین داشته‌هایش را زیر پا گذاشت و زیر پا گذاشتن این‌ها برای یک امر قدسی، اتفاقاً حکمی است اخلاقی و عملی است بس عاقلانه و از سر تدبیر. همه عاقلان نیز وقتی اخلاقی عمل می‌کنند، جان خود را وحتى عزیزترین داشته‌هاشان را فدای امری که برایشان مقدس است، می‌کنند. امر خداوند نیز در نزد ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام عزیزتر از جان است، پس هر دو تسلیم می‌شوند و جان و نفس خود را در راه محبوب فدا می‌کنند تا صادق بودن خود را در این عشق و دوستی برای همگان به نمایش می‌گذارند.

نقد عقل‌گرایی و ایمان‌گرایی

با توجه به آنچه گذشت، بطلان سخن عقل‌گرایان روشن خواهد بود، چرا که آنان اندیشه آدمی را معیار و میزان دین می‌دانند و وجود امور برتر از سطح درک و عقل انسان را باور ندارند و از طرفی عقل را به عنوان تنها منبع حقیقت‌یاب و واقعیت‌سنج تلقی می‌کنند. پس وقتی به مسائلی همچون ماجرای ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام برمی‌خورند که از دسترس عقلشان خارج و با داده‌های عقلانی ناهماهنگ است، آن را انکار می‌کنند. به راستی کی و کجا خردورزی با خیال‌اندیشی و بیهوده‌گویی که اینان از دین سراغ دارند، سنخیت و تناسبی خواهد داشت؟ و یا چگونه دین و دینداری از دریچه تنگ عقلانی این افراد به سلامت عبور خواهد کرد؟ در حالی که همان‌طور که بیان شد، عقل توان درک بسیاری از حقایق و واقعیات عالم را ندارد و خود نیز بر این امر معترف است و دیگر این‌که، آیا واقعاً نظامی از اعتقادات دینی چنان اثبات شده است که همه عقلا قانع شوند؟

در نقد ایمان‌گرایان و از جمله، ایمان‌گرایی کیرکگارد نیز باید گفت: اولاً، آنچه که در باب این ماجرا از روایت توراتی آن برمی‌آید، برخلاف روایت قرآن از این ماجراست، از آیات قرآن چنین برمی‌آید که در این ماجرا، نه تنها ابراهیم علیه السلام بلکه فرزندش اسماعیل علیه السلام هم مورد آزمایش قرار گرفته است و هر دو سربلند از آن بیرون آمدند و این‌گونه نبوده است که اسماعیل علیه السلام از ماجرا بی‌خبر باشد و پدر به زور او را ببندد و آماده ذبح کند، بلکه پدر همان‌گونه که گذشت، با پسر مشورت می‌کند و آنچه را که رخ داده برایش بازگو می‌کند، اسماعیل علیه السلام هم با ادب و تواضع و از سرمهر با پدر همراه شده به این فرمان الهی گردن می‌نهد. ثانیاً، اگر ایمان

نوعی جهش باشد، پس چگونه انسان تصمیم بگیرد که به درون کدام ایمان فروغلتد؟ آیا کسی که در جستجوی ایمان با ادیان متعدد روبه‌رو می‌شود، نباید با تأمل و خردورزی، مسیر خویش را برگزیند و دلالی معقول، برای رد یا قبول نظریات مختلف، نزد خود گرد آورد؟ از این رو، ایمان بدون تعقل و معرفت میسور نخواهد بود و فهم بر ایمان مقدم است، محال است قبل از این که عقل به نحوی تسلیم شود باوری برای انسان به وجود آید، عقل باید قانع شود به این که یا آن چیز را می‌تواند اثبات کند یا لا اقل ستیز با مبانی عقلی نداشته باشد و یا این که خود عقل بگوید این حوزه، حوزه شناخت و ادراک من نیست.

به همین دلیل در آیات و روایات بسیاری می‌شود که، تعقل و تفکر و روی آوردن به عقل، جهت شناخت، مورد تأکید قرار گرفته است و پذیرش عقلا نه بر ایمان جاهلانه برتری یافته است. امام موسی بن جعفر علیه السلام در روایت مفصلی که خطاب به هشام بن حکم است چنین می‌فرماید:

«من لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی معرفة ثابتة ببصرها و یجد حقیقتها فی قلبه»

(کلینی، پیشین: ۱۸)

«آن کس که در تصدیق به وجود تعالی، معرفت عقلی را به کار نیندد، قلب او بر معرفت ثابتی که او را بصیرت دهد و حقیقت آن را در قلبش جاگزین نماید، استوار نمی‌گردد.»
تنها این معرفت است که به انسان بصیرت داده، او را به حقیقت می‌رساند، تا بتواند آرام بگیرد، چراکه ایمانی که از تفکر عقلی بی‌بهره باشد، به راحتی رخت بر بسته و حقیقت معرفت را نخواهد یافت. از این رو می‌توان گفت که باورها و اعتقادات دین، عقلانی و اثبات‌پذیرند.

نتیجه‌گیری

این داستان ویژه قرآن کریم حقایقی را در اختیار نفوس مستعد و تشنه بشری می‌گذارد تا به کمک معارف ناب آن و با دل سپردن به دقایق و لطایف آن، بهتر بتوان راه‌های پرپیچ و خم زندگی دنیایی را طی نمود و در موقعیت‌های مختلف، انتخابی از سرآگاهی و بصیرت داشت. کسی به مقام و رتبه‌ای نخواهد رسید مگر پس از آن که به سختی در معرض امتحان و آزمایش قرار گیرد، و البته امتحان هر کسی براساس استعداد وی انجام می‌گیرد، هر قدر مقام و منزلت انسانی بلندتر باشد، آزمایش او سخت‌تر و بزرگ‌تر خواهد بود و این چنین است که

شخصیت بزرگی چون ابراهیم علیه السلام بارها و بارها با انواع سختی‌ها آزموده می‌شود و در نهایت نیز در کوره امتحانی بدین عظمت قرار می‌گیرد. پس ذبح اسماعیل علیه السلام فصلی دیگر از تجربه‌های وجودی ابراهیم علیه السلام است. قصه یک انسان و سلوک و بلوغ وجودی اوست نه یک تکه‌ای گسسته از کل. ما در این جریان وجودی، مبنای قصه ذبح را در بسیاری از فرآیندهای عقلانی می‌بینیم. ابراهیم علیه السلام در یک جریان بلوغ عقلانی تا به اینجا آمده است و استدلال‌های او در برابر بت‌پرستان گواه این ماجراست. حال این سالک عاقل، در این بزنگاه (مقام فرمانبرداری حضرت حق) گرانبهارترین داشته‌اش را به مذبح می‌آورد؛ فرزندی که او نیز حقیقت این فرمان الهی را فراتر از محدوده ادراک عقلی می‌بیند و از این رو، هر دو برای اجابت امر محبوب که از جان گرانقدرتر و از هر امر مقدسی مقدس‌تر است، از خود و داشته‌های خود می‌گذرند تا قصه بندگی ابراهیم خلیل علیه السلام و اسماعیل ذبیح علیه السلام را رقم زنند. قصه‌ای که نه منافاتی با عقل دارد و نه با اخلاق، و این (بندگی از سر تدبیر) دقیقاً همان اخلاق بین بنده و خدا و مصداقی از مصادیق هماهنگی عقل و ایمان است، همان چیزی که خردمندان عالم نیز بر آن تأکید می‌ورزند، آنان عقل و ایمان را مرتبه‌ای از مراتب نفس واحد انسانی می‌دانند و سعی دارند هر یک را در جایگاه شایسته‌اش نشانند تا هیچ‌گونه ناسازگاری و ناهماهنگی میان آن دو مطرح نشود. بنابراین، علاوه بر ستودن مقام و منزلت عقل به کاستی‌ها و محدودیت‌های ادراک آدمی تأکید می‌ورزند و برای آن حد و حدودی قائلند. آنان می‌گویند: خود عقل به ناتوانی خویش در جهت شناخت تمام حقایق و معارف هستی اعتراف دارد و در مواردی که فهم آن از حد و حدودش خارج است، نسبت به ساحت قدس ربوبی سر تسلیم می‌ساید و پا را از گلیم خود فراتر نمی‌نهد. علاوه بر این که اهل خرد، فدا کردن خود و داشته‌های خود در جهت امور قدسی را نیز امری اخلاقی و عملی بس عاقلانه می‌پندارند و سلوک رفتاری خویش را بر پایه این مبانی تنظیم می‌کنند.

منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. آمدی، عبدالواحد، *غررالحکم و دررالکلم*، ترجمه: محمد علی انصاری، قم، دارالکتاب، بی تا؛
۳. پترسون، مایکل و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶؛
۴. جعفری، محمد، *عقل و دین از منظر روشنفکران دینی معاصر*، قم، صهبای یقین، ۱۳۸۶؛
۵. جوادی آملی، عبدالله، *شریعت در آئینه معرفت*، تهران، نشر رجا، ۱۳۷۲؛

۶. _____ ، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، اسراء، ۱۳۸۶؛
۷. حکیمی، محمد رضا، مکتب تفکیک، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵؛
۸. ساجدی، ابوالفضل و مشکى، مهدى، جستارهایی در باب دین، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۶؛
۹. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، «خردورزی در ماجرای ذیح فرزند توسط ابراهیم خلیل»، فصلنامه علمی پژوهشی انجمن معارف اسلامی ایران، ش ۲، ۱۳۸۴؛
۱۰. شریفی، احمد، عقل و وحی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲؛
۱۱. صادقی، هادی، عقلانیت ایمان، قم، کتاب طه، ۱۳۸۶.
۱۲. ژیلسون، اتین، عقل و وحی در قرون وسطی، ترجمه: شهرام پازوکی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱؛
۱۳. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه: کوه کمره ای، تهران، صبا، ۱۳۸۰؛
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲؛
۱۵. وحیدی، شهاب الدین، عقل در ساحت دین، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷؛
۱۶. ویلیام، لگن، کتاب مقدس، ترجمه: فاضل خان همدانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.